

حالا آذر ۱۳۹۶ آن‌ها در کنار سفره ساده‌ای که در دل قطعه شهدای مدافع حرم پهن شده است، نشسته و شادی‌شان را به جمع شهدا آورده‌اند. محمدصادق می‌گوید: «در صحبت‌های اولیه توافق کردیم لحظه عقدمان را جایی باشیم که برکت و معنویت بیشتری داشته باشد.»

#### «مدافعان حرم غریب هستند»

صبح زود به پابوس آقای مهربانی می‌روند و نیمه روز به دیدار شهدای می‌آیند تا از برکت حضور آن‌ها در محفل کوچکی بهره ببرند. او می‌گوید: «سعی کردیم مراسم خاصی نباشد و هزینه‌ای صرف نشود. یک عقد ساده در کنار غریب شهدای مدافع حرم تا دیگران بیشتر آن‌ها را بشناسند.»

او ادامه می‌دهد: «این حرکت چند باز خورد مثبت داشت. هم خودمان و افرادی که در مراسم حضور داشتند، از فیض وجود شهدا استفاده کردیم. هم مشوقی بود که بگوییم از دواج فرایند پیچیده‌ای نیست و می‌توان آن را ساده گرفت. از طرفی رسانه‌ای شدن این حرکت و انتشار آن در فضای مجازی باعث می‌شود کسانی که هنوز این شهدای غریب را نمی‌شناسند، با آن‌ها آشنا شوند.»

#### «عقد در سالروز تولد همسر»

انتخاب آخرین یکشنبه پاییز هم برای روز عقد بی دلیل نیست. محمدصادق می‌گوید: «روز تولد همسر بود و ما خواستیم که سالروز یکی شدنمان، با تولد همسر مصادف باشد.»

بدین گونه بیست و سومین پاییز زندگی امین پاییز با حضور هانیه رنگ بهار می‌گیرد.

هانیه از ماجرای سفره عقد بی خبر است و این خوشحالی‌اش را بیشتر می‌کند. می‌گوید: «واقعاً حس زیبایی بود. قول و قرارشان با محمدصادق این است که جوری زندگی کنند که آن‌ها را با هم بخزند.» برای عروسی که مهریه‌اش ۳۱۳ گل نرگس است، چه چیزی بهتر از اینکه یک دسته گل نرگس بزرگ در روز تولدش هدیه بگیرد؟ هدیه‌ای که سال‌های سال در خاطرش ماندگار می‌شود و او را یاد روزی می‌اندازد که مهم‌ترین اتفاق زندگی‌اش رقم خورد.

#### «راهیان نوری برای سوریه»

هانیه که چند ماهی را به همراه پدرش به سوریه رفته است، می‌گوید: «پشت جبهه خدمت می‌کردم. به آواره‌ها و اسرا کمک می‌کردم تا جریان فرهنگی داشته باشیم. هانیه و دوستانش برای نوشتن تاریخ شفاهی اتفاقات سوریه و مستند کردن آن، کتاب سلام ابراهیم را ترجمه می‌کنند و بدین گونه به سوری‌ها هم‌یاد می‌دهند که چطور تاریخ جنگشان را مکتوب کنند.

حتی بازدیدهایی از مناطق جنگ‌زده می‌گذارند تا مردم خودشان ببینند که چه بر سر کشورشان آمده است. او می‌گوید: «فرودگاه گویری ۴۰۰ شهید داشت و سه تا فرمانده از نیروهای مقاومت گرفت. گروه‌ها را می‌بردیم و آنجا را نشانمان می‌دادیم.»

#### «شهدا حضور داشتند»

تصور هانیه از شهدا شبیه همه ماست. می‌گوید: «همیشه فکر می‌کردم شهدا خاص هستند و کارهای خاصی می‌کنند ولی عموجانم که شهید شدند، فهمیدم هنر در میان همین مردم بودن و رسیدن به مقام شهادت است.» شهادت عمو باعث می‌شود که هانیه حس نزدیکی بیشتری با شهدا پیدا کند. حالا او عمویش را در تمام لحظات زندگی همراه خودش می‌داند اما چیزی که برای خودش هم حس شیرینی دارد، این است که: «موقع عقد احساس نمی‌کردم کنار مزارشان هستم، بلکه مطمئن بودم که خودشان حضور دارند.»

## زوج جوان مشه‌دی سفره عقدشان را در کنار مزار شهید عطایی گستراندند

## شروع در «بهشت»

رمضان پور - در بهشت رضا هستیم، نه برای خاکسپاری عزیز از دست رفته یا قرائت فاتحه. خدا را شکر خلاف همیشه که مهمانان این بهشت زمینی، اندوه بی پایان دارند، این بار همه شادند. آمده‌اند عروسی. هانیه عطایی و محمدصادق یزدی دوست در کنار مزار شهید مرتضی عطایی بر سر سفره‌ای نشسته‌اند که دانه‌دانه آرزوهایشان را در آن چیده‌اند و امیدوارند که یکی شدنشان به آن برکت بدهد. روی کارت دعوت آن‌ها نوشته شده است: «آذرماه ۱۳۹۶، آدرس: قطعه شهدای مدافع حرم.»



#### «عموی سفره‌دار»

دور تا دور سفره، عکس شهدا را چیده‌اند. عموی شهید هانیه، اینجا سفره‌دار مجلس است. گلبرگ‌های سرخ در میان شاخه‌های نرگس طرح یک قلب را دارند. در میان این سفره هر چه هست، نشانه‌ای از نور دارد. سفره ساده‌شان مهمانان عزیزی دارد. پرچم عطراکین حرم امیرالمومنین (ع) از نجف آمده است. پارچه‌ای تبرکی حرم حضرت زینب (س) است. پرچم گنبد امام رضا (ع)، میزبانی می‌کند و پرچمی که مفتخر است روی قبر در دانه ابا عیبا... (ع) کشیده شده است، جشن کوچکی را طراوت می‌دهد. هانیه با لباس و چادر سفید بر سر سفره می‌نشیند و با اجازه عموی شهیدش، بله را برای یک عمر بودن در کنار محمدصادق می‌گوید. خطبه عقد خوانده می‌شود. چند دقیقه بعد در کنار هم، سنگ مزار شهیدی را آغشته به رنگ تازه می‌کنند و می‌روند تا با هم بودنشان را آغاز کنند.

#### «هر دو سوریه بودیم»

ماجرای آشنایی‌شان شبیه قصه است. محمدصادق در سوریه مدافع حرم است. نمی‌داند قرار است که سرنوشت زندگی‌اش به سوریه گره بخورد و آشنایی‌اش با خانواده عطایی، او را به نیمه گمشده زندگی‌اش برساند. آقای عطایی از رزمندگان جبهه مقاومت است. برادرش مرتضی را همه می‌شناسند. شهید مدافع حرم است. محمدصادق نمی‌دانست که قرار است این آشنایی کوتاه، او را به چه رابطه عمیق و مداومی دعوت کند. او می‌گوید: «یکی از آشنایان این پیشنهاد را داد. همسر هم سابقه حضور در سوریه

#### «می‌خواهید بروید پیش مرده‌ها؟»

وقتی قرار می‌شود خطبه عقدشان در بهشت رضا خوانده شود، کسانی پیدا می‌شوند که بگویند می‌خواهید بروید پیش مرده‌ها؟ اما هانیه ما را به یاد آیه قرآن می‌اندازد که می‌گوید: شهدا زنده‌اند و ادامه می‌دهد: «آن‌ها زنده‌تر از ما هستند و حالا مطمئن هستم که تا آخر، کنار ما و زندگی‌مان هستند.»



هانیه عطایی و محمدصادق یزدی دوست در کنار مزار شهید مرتضی عطایی بر سر سفره‌ای نشسته‌اند که دانه‌دانه آرزوهایشان را در آن چیده‌اند و امیدوارند که یکی شدنشان به آن برکت بدهد